

اسرارِ فرائد

—♦— صنفہ —♦—

رئیس المفتیرینِ راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

—♦— (ناشر) —♦—

دکتر محمد عبدالرحمن



—♦— مزیں پبلیشرز —♦—

الخیار الکبیر

۱/۱، عظیم نگر پوسٹ آفس، بیاقت آباد، کراچی ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول - نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه ثلثه من الاولین وقلیل من الآخرین را نسخ قرار دادن بعض کسان چه معنی دارد؟

سوال دوم - فلا اقسم بمواقع النجوم قسم است و تاکید این قسم بجملة وانه لقسم لو تعلتوا عظیم فرمودند چیست؟

سوال سوم - در کریمه هل فی ذلک قسم الذی حجر بهل چه معنی دارد؟

سوال چهارم - در مضمون ان سعیکم لشفی کراشبه بود که بعد از یاد کردن موکلند با بحرن تحقیق موکل گردانیده اند؟

سوال پنجم - تعل در قرآن شریف برکت چه معنی می آید؟

سوال ششم - شجرة ناز که از بعض آیات مضموم می شود مراد از آن کدام شجره است؟

سوال هفتم - عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اهل معانی کرده می پندارند و در آیت ختم الله علی قلوبهم الایه عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است و چیست؟

سوال هشتم - در افراد سمع و جمع آوردن قلوب و البصار در آیه مذکوره چه نمکته است؟

مکتوب اول - در معنی بعض آیات شریفه بحواب نامه مولوی محمد صدیق صاحب دام برکاتهم و جعل الشکر اسم من الصدیقین -

کترین خلافت محمد قاسم سرایاناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض پردازست و بفرست که عنایت نامه سرایه منت کشیه باشد اما کاهلی طبع را در اشغال مشغول و عوارض متنوعه بهانه دسری کشیه باشد و در تفسیر تاخیر در نامه اجمال این حقیر نوشته نمی شد و بروز آن نامه دیر آمده بیام آم امروز بنام خدا بنشینم ام کاش کار گذاری امروز در بینه تلافی مافات شود -

جواب سوال اول - مخدوم من این مسلم که اخبار صادق باشند یا کاذب در خور نسخ نیست این کرامت همراهِ احکام کرده اند اما منشاء آن حمل این است که احکام الاقسام انشا باشد هر چیزیکه

جهت انشا در آغوش دارد و مورد نسخ توان شد کتب علیکم الصیام و الله علی الناس بحر البیت و غیره
 اخبار اگر چه بنظر تحقیق از اقسام اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار را نشانیست از اشارات لاجرم
 تا زمان نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گو درین زمانه بوجه انقطاع وحی بزمه محکات داخل
 شدند. لکن این اخبار و امثال آنها بدان مانند حکایه عکس صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع
 و بنظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی بلیط من حیث هو این جمله اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنه از اشارات
 شمرده شوند چون این سبک دقیق روشن شد و دیگر باید شنید عقود که عده هم بدان سرور و ازین قسم اخبار
 در فاقه جهت انشائیت برتراندنی مبنی که اینجا احتمال تقدم مخبر عنه دور از قیاس نیست و در عقود آن جهت
 که تهمته مخبر عنه بر زده همسنگ اخبار مذکوره گردانند این قدر هست که صورت اخبار و پیرایه خبر در بر مجموع
 مضامین کشیده بایهام شحوق در پی است حکام می شوند و پیدا است که ثلثه من الاولین الخ از اقسام معجزه
 است گو در پیرایه خبرش کشیده امید امیداران را قوی گردانیده اند مگر بافزایش بالا بر امید اول این تقویت
 را چه ضرر اگر تنقیص موعود این طرف بے نیازی کار خود میکرد و البته صورت کذب درین میدان گردانند
 میکرد و گویا بسراپرده جلال و بے نیازی نمی رسید زاده ازین چه حاجت که سمع خراش سامی باشم آری
 اگر تفسیر در پیش نظر یحیدان می بود شاید بتائید و تردید حریفی چند می نوشتم اکنون اگر فقط باطن
 خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود این قدر دیگر بنویسم که اول در حق مقربین است و دوم در حق اصحاب
 یمن می ترسم که منجمله تفسیر بالرای نباشد و در دفع این خلجان سهل بود که امتیاز دهل جنت و ناریم
 فصل با قامة یمن و بسیار خواهد بود و پیدا است که مقربین از ارباب جنت و غنیمتیم اند نتوان گفت که
 ایشان را بپس خود جانشینند و خصوصاً و لکن لفظ یمنه و مشرقه را پس نظر گیرند چه میمنه و مشرقه جای
 راست و جایی چپ را گویند این نیست که مثل یمن و شمال بر دست راست و دست چپ حمل
 توان کرد تو این گفت که مراد از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمالشان بدست راست
 و دست چپ شان بدهند مگر آنکه این یحیدان را بوجه قلت خزاوت بلکه عدم مزاولت کتب لغت
 و کتب ادب اطلاع نبود بالجمله اگر مراد از یمن و شمال دست راست و دست چپ بود پس آن وقت
 محتمل بود که مراد از اصحاب یمن آنانند که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت و فرق تقرب و
 عدم تقرب در اینجا کار بسته کرد و بجهت رفت کار خود خواهد کرد و مقربین را بمدارج علیا خواهند برد و
 باقیان را بدرجات سافله خواهند نشانید و وجه مدافعه این و هم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و مشرقه بزم عم
 این یحیدان شاهد آن است اول لغز کنترا از دلجا ثلثه است ظاهر است که اگر مقربین را داخل

اصحاب یمن خواهند فرمود تفریع او بر سه چگونه راست خواهد آمد دیگر اینکه واقعات در باره های
 سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را می بینیم که از آنکه مقرر شود خود یک قدم بیشتر نتوانند نهاد و مانند
 الاله مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند بنشینند و می بینند که
 خواهند بیایند اگر کیفیت حضوری درگاه خداوند یرایم که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آیم کدام
 حرج است که نوک او بدل خلد القصة ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الامساخ
 وصف عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را داخل می باشد مگر نه به این معنی که وصف عنوانی علت و مقنی
 محکوم است بلکه مراد این است که محکوم علیه این قضایا جهت تقرب و یمن بودن این نیست که مثل کتاب
 ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چوں مایه علم من بے علم همی خیال
 تا رسا من است نه چیز در سینه دارم نه در سینه جبروت این سخن دوز با تم نیست.

جواب سوال دوم. وجه التراضی و انده لقسر لوتعلیون عظیم مقسم علیه است که باین
 الفاظ طیبیه انده لقرآن کریم در آورده اند عظیم این مقسم علیه از مقسم علیها چنان برتر است که
 نور آفتاب از نور قمر اگر این جا این است که شمس اگر بے نور گردد قمر را هم در بے نیست که درین حالت
 ظلمت ذلتی بدیوزه گری رود آنجا هم همین است که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد بهر
 قضایای دینی غلط باشد بهر این چنین مقسم علیه یمن غلیظ باید تا سامعان را از خواب
 غفلت بیدار نماید مگر اینجا هم اقسام بیک مرتبه افتاده بودند آری انتساب این ایمان بجانب
 ملک علام عظمتی در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود و نظر برین بود عظمت مقسم علیه عظمت
 مشارا ایها را یا داده آماده متبذل فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری
 فهمیده رو بگردانند توجیه دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر افعال نهاده اند علویات را جلوه افعال
 داده اند هر تغییر و انقلابی که در خاکدان زمین روی دهد منشاء آن در عالم اسباب همی که اکثر آن
 که با طوار مختلف می آیند و می روند عمده تغییر و همین انقلابی که پس از انقلاب ظهور نور و دم
 با حینه حدوث بر روی کار آمدن زول قرآنی است نظر برین زانچه این انقلاب از جمله زانجا برتر
 باشد و نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بهیئت مخصوصه ظهور فرموده از جمله نقشه های که در
 حوادث جلوه گیرید دارند احسن و اعلی باشد بدین وجه نقشه دیگر حوادث که مقسم به خداوندی گردیده اند
 بدین نقشه نه رسد بدین سبب موصوف به قسم عظیم گردیده فقط +

جواب سوال سوم. حل فی ذلك قسم الذی جزم بضم احقر استفهام تقریری است و اگر

که معنی تحقیق گرفته باشد مسقط اشاره اش نیز همین باشد مگر این جمله را بعد از آنکه متضمن ایمان مذکور بود بطور متضمن آورده اند تا این جمله معترضه عظمت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را بدلت مابعد محذوف فرموده اند بخیاں باحق مطلب این است که اگر فرموده ما البسر و چشم نخواهد نهاد و چنین و چنان خواهیم پس ازاں بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الم ترکیع فعل ربک الم فقط +

جواب سوال چهارم آن سعیکر لشق بخیاں محمدان جواب مترجمش شدنی اکثر کلمات است که بدل گویند چون هدایت و توفیق بدست خداوند ذوالجلال و اندست ماکوت وستان تا با آن نرسید بهایه بر ابر چنانکه دانید و بسیار از کم عقلان بر زبان بچین مضامین میرانند نظری برین فرموده باشند که مسامی بنی آدم از یک نوع نیند هر سی لیاقت فعل خداوار و یا گوئیم هر فعلی محکم صفتی است جدا هر یک را بهیچ وجهی نوازیم و همین یک سخن بطور دیگر اشاره بآن باشد که ماسیات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس معادن کما و ان الذی باللفظ مختلف الالوان هستند گویند که هر یک از اینها انسانیه همه را یک آغوش گرفته باشد و وجه این اشاره آن باشد که چنانکه چشم کاره گران کاره گران کرد و گوش کاره گران کاره گران اختلاف کار هر یک باختلاف اهل هر دو پله بریم بچین از اختلاف الالوان مسامی بنی آدم باختلاف انواع سامعیان باید رسید باز بوجه اختلاف معادله قدرانی دل فاعلمان نهاد کرد که زر و نقره و یک پله بهیچ یک دیگر یک

جواب سوال پنجم لعل بهر افاده از قبایط قبل مابعد است اما بهر ارتباط بلکه ارتباط سببیه بل سببیه مابعدا هم بطوریکه فیما بین یک غیر قارالذات باشد مضمین این است که فیما بین سبب و مسبب تقدم و تاخر زمانی باشد نه اینکه نسبت و سبب در بادی نظیر غیر قارالذات باشد مثلاً گندم را اگر بنشیند افشانند این تخم ریزی مساوی به میداری حصول غله لغلاف مضاعف پس از مدت باشد نظر تحقیقی را درین قصه هم اگر چه سبب و مسبب غیر قارالذات نمایند اما انظار ظاهر هر پرستان هم گندم را سبب و مسبب فاندند ظهور آنرا با بجزایر و قری که موضوع لعل است از معنی و جاد و دنیا و ما آنا که از الفاظ گذشته اند یاد درین قصه نظر غور فرموده اند لعل را یعنی شاید بزرگتر باشد را مشعر شک پنداشته حیران می شوند شاید معنی شک است لعل را بالشک سر و کار فقط اشاره بامید واری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه نهاده اند و ظاهر است که سببیه و سببیه مستحق شک نیست شک عدم تعین را اگر در مجموع جای میسر میاید و جش آن باشد که در سببیه یک نسبت دیگر شک یاد و وجوب اسباب شک رود و این نیست که در وجود اسباب و سببیه آنها تعین بود و بلا اینهمه شک از میان بخیزد.

جواب سوال ششم شجره نادر در آیتیکه متضمن شجره مبارک است شجره از اشجار که در طور است تخصیص نوع او این وقت یاد ندارم از تفاسیر و دیباچند مگر هر چه باشد مراد همین شجره معروف است حاجت بدین بجزیه غیر متعید نیست مطابق ظاهر است همین شجره نهاده ولی است گو مسقط اشاره بطن آیه چیز دیگر باشد

شاید وجه استفسار بچو خطرات باشند القصه کل آیه ظاهر او بطلان مسلم است منظر آیه رو بهین معنی ظاهری دارد
 جواب سوال ششم - وجه کراست عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی نفی منوز نیامده که جمع
 مقابل تشبیه مفرد معطوف و معطوف علیه توان شد شاید مرادشان چیزیست دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفرد
 مکروه داشته و فرض شان این باشد که جمله را بتاویل مفرد گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر عطف
 نکتته ما اگر مرادشان همین است که آنجناب نوشته اند یا او شان در تمهید این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دائره بطلان
 افتادند این نوع بر اصناف شتی مشتکل باشد و هر منفی بزرگ اگر بود یکی ازاں مکروه هم بودند همه و این که در قرآن شریف
 وارد شده ازاں قسم مکروه بکراں باشد و اگر تمهید و تحدید شان همه صحیح است اعتبار معنی را بودند الفاظ را -
 جواب سوال ششم - مع معصده است الملاقش بر واحد و مجموع در است بلکه در اختیار لفظ مع بآنکه
 بعلامات جمع بنوازند بنظر این کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهش آنست
 که آن هر دو منظر افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که بالیقین وجودی باشند صورت نه بند و تفاوت و تمیز
 و جویات بلموق حصول و تمیزات بدست نیاید پس وجه اختیار صیغه جمع انسب آمده استماع قسمی افعال است
 آواز دیگران بگوش رسیده کار خودی کند همچو آنکه بپو ابصار و قلوب نور نظر با محبت برآمده مفعولات را
 در بر می کشد و ظاهر است که جهت افعال من حیث هو افعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد و نه فعل
 آثار که کار افعال است از چه رو هست اگر عدم بگویند تحصیل حاصل بر سر اند مگر اینهم هویدا است که عدم من حیث
 هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست وجود است اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار
 اشکال نور اشکال سایه و مختلف الانواع نماید چنانکه این اشکال و سایه می نماید و نه وجهیست سایه را
 با شکل چه کار که او مدست است و این بهر وجودیات باشند همچنین افعالیات را قیاس باید کرد که فی حد ذاتها و آثار
 باشند اختلاف آنها بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمع و فقط قابل افعال است
 نه بلحاظ مقبول و اثر فاعل و نه ختم چنانچه دهد بالضرورة یا را بصیغه مفرد انسب آمده اما اعتبارات مقبولات
 که جمعیت را در آن سپرد و مع عطف گردید تا اشاره شناسان بدانند که فرض از ختم دفع آوازهاست نظریه
 اضافی بوسیله علی با آوازهای گوناگون پیوسته ختم را بر نفی آنها حواله خواهد کرد و فرض فرض از عطف اشتراک
 ختم است و معطوف و معطوف الیه ختم در سمع اشاره تنبوع میکند پس وجه انجام ختم هر دو جای یک لمازده شد
 و پیدا است که ختم فعلیست متعدی قلوب سمع بجانب مفعول افتاده اند اندیس صوت غرض اصلی از عطف بیان
 کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چون آن کیفیت هر دو با مختلف الانواع
 شد عطف بر استحسان خود مانده البته اینقدر فائده زانده بدست افتاد که سمع بحیثیت ذات واحد این تعدی

جواب سوال ششم

جواب سوال ششم

محض بآیا است فیض مقبول است و این بدان ماند که در قالب معدنیات مختلف الانواع از یکم و طلا اندازند چنانکه
 آنجا و مدت شکل قالب با انواع مختلفه پیوسته از هر یک مدت و دود خیر میسر بدینچنین اینخیال باید فرمود کمتر
 و متعلقان کمترین هم مشمول عنایات ایزدی هستند و خدمت میاں محمد بشیر الدین صاحب میاں محمد حق صاحب
 و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و دیگر هر که پرسد و یاد ماند از من سلام معروض باد.

سوال در آیت فاذا انشقت السماء فکان دود کالان ایت و بعض آیات دیگر بط آیت فیکای
 الا و بجما تکن بان در فهم نمی آید زیرا که نعمتی در آنها نیست +

سوال هم جمله لعل الله منین صر که در سورہ مدیث است با وجود قدم علم آوردن لام بر کلام فائده
 است مکتوب دوم ایضا بجواب نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سربا عنایت و
 محبت مخدوم کرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمه اللہ تعالیٰ. کمترین محمد قاسم پس از سلام مسنون بدعا نگار است در
 جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد که تقصیر نشد پس زور و دنا مایل روزی چند بوجوب تاخیر شد باز از یاد رفت وقت
 و انگیم بر امور بسیار این یاد و جوابش نوشتم و همو گرفتم و بدل معصم کردم که بر امور نظر ثانی کرده بذاک خواهم رسانید
 و در هجوم اجاب فرصت نیافتم بعد از این اسباب کشاشی بریلی خاستند هر چند اتم که زورم اما مولوی محمد صدیق صاحب
 کشیده بردند و پس روروی در ارسال التواء و نگین آمد وقت واپسی از بیلی یاد دارم آن نامه را به نقی الدین خان پسر
 یا مولوی احمد حسن صاحب همراهِ خود بغرض نقل بردند و قصه نامه از یک ازین دو صاحب باید گرفت باقی ماندند و کلام
 دیگر جواب نهادن نام عرض میکنم آیات سورہ محمدین که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بهجت دارند که سبب آنها آیات
 مذکور دالات دارند ظاهر است که سلب نعمت بی وجود نعمت نتوان شد و اینهم ظاهر است که اینجمله امور مشار الیه با
 زوال سامان نعمت اند یا زوال مافیت که من نعمت است و لعل الله منین صر نفس تقدم و تاخیر یا قبل لام و باید
 آن دلاله میکنند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرحت السراج لیتنور المکان لام لیتنور بر علیه اسراج و تنور
 تنور و تقدم و تاخیر ذاتی یا قبل و بعد دلاله خواهد کرد نه بر تقدم و تاخیر زمانی آری انزال کتب انزال حدیث خود از
 زمانیات و حوادث می نماید جوابش بصیت جوابش اینست که چنانکه بهر تعمیر مکن اول نقش میکنند و باز موافق
 آن تعمیر نمایند همچنین بهر بنا روایجاد این عالم اول نقش کشیده اند تا مشایید عالم مثال است و گمان چنین است
 که آن قدیم است در این عالم اولین تقدم و تاخیر و پیرایه تقدم و تاخیر ذاتی بر روی کار آمده و باز موافق آن ظهور فرمود
 به تقدم و تاخیر زمانی موسوم گشت اینچنانکه انزال کتب انزال حدیث زمانی و حوادث است همچنان علم مذکور هم حادث
 باشد و آنجا این همه قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینچنین اول آنجا وجود آمد باز بر طبق آن اینچنین
 ساخته شد اینچنانکه انزال و ارسال علم است آنچنین اینهم امور باشند آری هر جا مناسب آنچنین این حدوث

اینجا پس ملاقدم علم اول متانی شان الوهیت نباشد کس نمی داند که مشاهد تمسیر پس از اعتقاد آن بعد از آنکه اول علم غنچه
بذهن باشد بر حدوث علم وقت مشاهد دلالت نکند بلکه مشاهد مذکور و علم ظهور و ظهور علم اول باشد چنانکه این وجود ظهور
وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال همه بر او دان جملہ غلمان مجمع ماخون سرگشته اگر یاد ماند سلام عرض دارند۔

[illegible]

قضایا را طبعیه را پس از دوام کشنده مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را میکشد از هر میرمد و از آب حیات باز نماند
 شوند اینهمه قضایا را طبعیه به پیروی دوام ذکر شوند هر کس ازین قضایا دوام فهمد اهل آسمان زمین دوزخ و جنت
 هر چند اهل غیر بنی آدم نبود بلکه غیر انسانی بشهادت یوم تبدل الارض غیر الارض السموات تبدل میشد مگر این تبدل
 بمحو اهل بجای اهل یوم تبدل تاثیر غیر نباشد و خود پیدا است که آسمان و زمین را اگر فناست با سبب خارجی
 است نه فنا پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره نهاده اند آنجا رخنه گردنا جسمانی شان شود و شاید همین
 است که از اول تا آخر یک اندازه قائم اند خارج البصر چهل تری منقطع و همین است که فناء از منقطع صورت
 تقدیر یافته اند صورت مقتضای طبعی ارضی و آسمانی دوام بود پس چون دوام طبعی را در نظر دارند باز بر غیر باید بود تا بعد
 آنها نظر نگارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بنی آدم صورت و لاشعرا علم
 بحقیقه الحال باز اگر ذوق موت را در خیال خود محفوظ داشته بیاد آید که فنا نیست سما و ارض را و کار آنها را نهاده
 احتمال موانع دوام هم درین استمرار آنها نیست با جملة خلوق بنی آدم را که درین آیه مذکور است اگر بوقت بقا در سما
 ارض و آخرت دارند گویا معلول با باطلش بیان کرده اند تا بر خلوق دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال
 دیگر راه اند چون دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندیش صورت یقین خلوق در استحکامی دیگر
 و اگر از آسمان و زمین دید که یکباره آسمان و زمین دنیا را در انداخته اند بهر آنکه مذکور شد اینهمه شکی نیست که معلوم
 طبیعت این است که هر چیزی را تا بقا و سلامتش بقا بود و پس بسبب بقا اگر بقا بر نرسد باید که این شیء هم در
 رکاب او باشد نظر برین زیاد از زیاد مدت قیام بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا در ارض
 و سما باشد زیاد از آن اگر بقا بدست آید همانا از سبب دیگر بود اندیش صورتی باید که مدت قیام و بقا
 بنی آدم باعتبار اهل فطره زیاد از مدت قیام ارض و سما نباشد پیش خیل عنایت و عظمت حلیم شان این است
 و بشما از توان آورد و زیر سبب انش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالدین فیها لم یلدت السموات
 و الارض فرمودند باز با شتبار الاما شامد بک افردند مگر چون و نظری بنی آدم که گفته اندیشی شان از کوتاهی
 اعمار شان بود است چه درین عمر کوتاه دورانند شباهت دور دراز چه مانند عمر آسمان زمین عمریست که زیاد از
 چه باشد توقیت بعد از آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقا آنها همسنگ دوام مشهود است این معلوم
 را بدل حکم زنده باز افزایش الاما شامد بک مبالغه تحقیق دیگر باشد چه شیعیه هر کس بلکه جمله صفاتش را زیاد
 از بقا ماش بقا بود و میدانی که خداوند عالم را تا کجا است اهل همین است که هر چیز بحالت اعلی خود باشد چه عرض
 عوارض اتفاق است و اینها آنهم منقود آری منقوی مزاج منقوی دیگر توان شد رحمت معارض غضب میتوان شد
 مگر سبب خارج را آنجا بحال تاثیر نیست تا فکر فویش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استقام

الا ماشاء ربك به امن خالدين بيا ويزند بلكه استدراك آن فساد مقصود آنست كه مخالف طبيعت ارض سما آيد غلام
 مرام آن باشد كه از فساد خارجي حساب نبايد گرفت بلكه بر دوام طبعي نظر بايد انداخت مگر خود دانست كه همچو سوال نشسته
 آسمان و زمين را بوجه تضاد از كان فساد طبعي زير حكم خود نگيرد و آنهم معلوم شد كه در محو تضاد يا نظر اگر باشد بطبيعت
 باشد پس ايند رخصت اين تقريظ و تعليل نفعي صريح بخود دوام باشد بوجه مكات معروضه بلاغت عظيم بدست آيد
 و الله اعلم و علم اتم ربط استنباط اين مضمون كه فرض كرده ام بطريق اتصال مستقيم توان شد اگر اهل محاوره تسليم كنند بطريق
 خواهد بود و العاقل بتكفيه الاشياء. **جواب سوال سوم** - ع زنا محشوق است عاشق مرده اما بالاعتبار
 عاشق و محشوق رضا جلي و خود را ني استيك از رضا خود را برضاي ديگر است زندي كه عبارت از حس بالاطلاق بود با
 و پراخت چو نيست اين حيثيت و اين اعتبار زندي هم دست بواست و در زندگي بے ارادت حيات بے سيئت بود
 و هو كاتري على و جمله محشوق است و عاشق برده و عاشق را امتياج و نياز و محشوق را بے غرضي و بے نيازي نام
 است و ميداني كه حاجت خيبر از دم خيبر حاجت نان از دم نان است و امتياج آن بصورت دم آب اگر وجود اين
 اشياء است باز بهر طور بے نيازي است پس هستي مناد محشوق و هستي مدار عاشق بود اندر صورت جمله
 محشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را اعطاء ادم آنها چنان ضروري است كه مقيد را قيود و آغوش گيرند و از
 چار طرف گرايند و هم چيلو آن همچو چيلو پره درميان آن وجودات و در كان آن ضروري است با اينهم تصوير
 شايد تصوير اين مضمون دشوار افتد مگر چه توانا كه كه زياده از اين توضيح هم دشوار است بالخصوص در نيوقت
 كه افكار ديگر بر سر اند پير و جواب سوال كه تعلق بنفوذ قضا و قضي داشت بر پنج و شش و درق و ششم دريود
 جواب سوال كه يك از وجودات جزا و وجود كل اتحاد و تفريق آنها تعلق داشت و ديگر از غنا و مزامير بود و زبان و لب برده
 و درق كلا كه مساوي چار و درق اين قطع باشد و قزم لمر و ياد غنايت باعث اين تحرير شد و درق و مجموع سوالات
 و تو ارا افكار و مزاحمت كار با ديگر كه نتواند در امر و ذوا سمع خواهد شد و الله تعالى جل جلاله اعلم بان از دل و قوت
 از او قابر بود و نام و نام چيست و نام چه ميزند و اگر غلط است چيست و انيست و اگر صحيح است الحمد لله جل جلاله همه برادران قارب
 تحرير يا و آور ان حقيقه اسلام رسانند مكتوب چهارم بتعلق تفسير كريمه حل بخاري الا الكفوره و وجوب
 او و اربعة و سور و كل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحيم كثرين يا نام محمد مقام نام بنده مست عزيز از زبان مولوي سيد
 احمد حسن زاده الشركه لا پس از سلام مسنون بشوق كنون العرفايند از ان عزيز جدا شده بلور كه شد به ملي رسيد و ديديم كه
 خطوط اطراف جوانب سيد نهاده اند و نمايند نام مولوي عبد العزيز چنانچه بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در او
 مختلفه كم و بيش نوشته غالباً شب جمعه كه شب اندوهم اين ما بود و با انجام رسانيدم نوبت لجنبت و يك و درق رسيد
 و انبأ خود بايد شنيد و بهر مجموع اشغال اتفاق تحرير جواب نشد و بود معاذرايند نيوقت هم دشوار است چه تحرير هم

ظهور الدین احمد که بتقریب تقبالات حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاد خود حاجی محمد اکرم مدینه اوزار
 نظر اندک خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آنغز نیز از آیه فعلی بجای الا الکودم پشیده اند و مال سوال بنظر
 اینست که جزاد سزا مخصوص بکفایت عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منها روند و مغرب شوند اندر صورت
 این صریح معنی دارد. جواب این شبهه بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از ته دل نبود بلکه اقتضای ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخلی یا خارجی سرایه عصیان میکرد و اندر صورت مشتار این اثر ضعیف باشد که بآیات
 خود عارضی است و باقتضای ذات رغب بمعاصی است آنرا شیطان نام نمی یاف نفس از جام مگر چون این چنین است
 این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات مغرب بهما چیزی باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن
 باشد که اگر مومن بالذات بعضیا چیز داخلی است فرض کنیم همانرا نفس گویند آن چیز داخلی اگر باشد مشتار از ایمانی چیز دیگر
 و اختلاف این دو متضادین آنچنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریه آب با آتش که داده اند بهر حال تسلیم تضاد
 بنمایند ضروری است و در کفر و ایمان باین تضاد و تعادل که دانی و همداوند از یک خمیه بایند و اگر سرایه اثر مشداید
 مری است خارجی مثلا شیطان در حق آن اثر عارض منقسم ادخال منجم جزا بود اگر آنرا قابل آن نماند و در حق مومن ظاهر
 اثر مذکور قابل مجازات نه پنداری بکار آید چنانکه کم که این ادخال مومن در حق او مجازات نبود ظهیر باشد که لا جرم ناشی از
 رحمت است نه غضب تا پا داشت مجازات خزان قاتل غضبانی مای بدان ماند که نقره و زنده در بوت گذارند و بگذراند
 تا چرخ از روی تابانش جدا افتد و جمال مستور از این پرده ناز بیا بیا بدیال و خود انجام و جراح حال کند تا نشتر زنده
 و آتش زنده دل و بکار و پاک سازد و طرز و دیم اینکه غفلت از مجازات و ادخال عام است که گاهی کسی را عذاب آتش
 اندازند و گاهی پائی بلغزد و بیفتد آنرا خود اندازند و باز نه برآرند و از انداختن بیرون نکشند چون کشند که خود انداخته اند
 و آنکه بوجه عناد کسی را بچاه و آتش می اندازند و غرض از اینست که بپوشد است لاجرم گیر و قافله پاک او لغزیده بیفتاد از
 هر طرف بهر اخرج او دوند و تا مقدر زنده بر نهد پس طود قصه و فتنه است اعادنا الله منها کفار و خود بینند باز
 نه برآوردند و مومنان را پاک بلغزد و بدین سبب دران در آیند همین است که او شانرا اندر ابواب نه برآوردند و دل برآوردند
 و میدانی که در دروازه بهر دخول او حال است و دل بهر عبور و مرور بهر وقوع و دخول اگر کسی بیفتد این اقتضای صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر بر این است که مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی
 فعل عباد است نه فعل معبود چون مومنان را پاک بلغزد از هر طرف شفیعان بدوند و برآرند باین تقریر خلل بسیار از مشکلات
 حدیث و قرآن بسوالت توان کرد فقط قل یعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شیه الوساوس الخناس الذی
 یومسون فی صدق و الناس من الجنة والناس و صورته و الناس وجهه قعود بسید الوساوس الذی یکشر و سوا الخناس و الله اعلم
 که وسوسه را با ایمان تعادل است ایمان عزم و تقنار انقیاد را گویند و وسوسه را بگوید که است چنانکه میگوید است

مگر مبدل اول بیانی پس بر این است اهل نشود و نه انقیاد و تذلل بشا هره ترجیه اریه پایاں اوتعالی باشد و بطور
خداوندی را دانی که دست بر امان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس بود و بدین سبب کسب معیشت
ن تواند یا زوج و در قبضه مالک بقبضه خود محبوس باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتوان کرد و همچنین بلکه زائد ازین جمله
کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس چنانچه نان و نفقه غلام و زوج
بمکرم صبر بر آقا و زوج باشد و حکم ملک یمن و ملک کلاخ و در نه نفقه ایام باقی و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت
می شد و همچنین نفقه جماعیه با حکم صبر نند که در بند خداوند حکیم باشد و با یوچه که خروج از قبضه قدرتش محال است و اما
عباد هم عقل نیست و میدانی که در ربوبیت هم اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه
ربوبیت منوط بملکیت بود و همچنین ملکیت از الوهیت خیر میسر شد پس محال است که الوهیت هم ربوبیت باشد و معبود
بمکرم تعالی با خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که پس تذلل و انقیاد است پس لیکن بنا بر تذلل فقط بر محبت است
و سر بر دیگر مشاء این کیفیت نتوان شد آری گاهی بواسطه دگرگانی و نیاز محبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش مشوقا
شاید کرده باشی و گاهی بواسطه بزمین باشد نیاز یک بندگی در بان و یا سپان اقارب و قبا باشد از هم قسم است
و نوکر هر چه با قانعت خود میکند از هم قسم غرض اهل الامتداده جبر است اگر آقا را نوکر را بر طرف کند یا بدو بسویش میکند
اگر آقا محبوب بالذات است انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود و چون این مقدمه بود باشد از موجبات محبت نیز
باید گفت متعلق محبت بسبب مفعول و در مانحن فیه جمالی کمال خداوندی است که ذاتی است و مرضه ذوال نقول شد
یا احسان و قرب اوتعالی که احتمال تفکاک ابدل راه نتوان یافت مگر هر چه با و اباد اینهمه از ذات بخت فرد است
بحال کمال خود میدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن تواند همچنین احسان اوتعالی همین است که از این طرف چیز
فاصله فرموده اند پس چنانکه نه صادر از شمس بر زمین فائض می شود و همچنین حادثات آن طرف که هم متعارف اوتعالی
باشند با نظرف فائضی شوند از بنیاد هسته باشی که آنچه بنده گان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاہر صفات بار خدای
اند حق نیست آری اولین صادر هم صفت وجود بود که نمودار از دست مگر چون حقیقه احسان اوتعالی دانستی قدر
از قرب اوتعالی نیز فهمیده باشی چه اندرین صورت اسطر فی العروض در جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق
تقریر متعلق آیه انشی اولی بالمومنین که در حدیث مسطور است قریب چه اقرتبه اوتعالی میشود شده باشد چون قصه
اینچنین است تعالی جمیع اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قریبی خارج شده باشد و اینهمه واضح شده
باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است و به این تفاوت این است که مصلوق ملکیت اوتعالی هم قوت صفات و ملک مکرانی
اوتعالی است که در قرآن مجید الرحمن بچوایات اتقوا دون من دون ما لا یملیک لکم ضرا و لا نفعاً بملک نفع غیر
تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع هم فاضله است ضرر اب آن اگر مملی فرود آرد همان محمل بدو بیه بر آید که فعلیت

قوه ملکیه است بمیدانی که قوه ملکه از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل موقوف است بآن
 مرتبه ربوبیه و ملکیه است و درین دو مرتبه مشارافه افراط است البته آن خانواده صادره از آن جانب واقع
 جانب است و درین قلع نظر از نظر حقانی مرتبه لذات کائنات درین خانواده بیرون نماندند و درین سبب اگر گوئیم که این مرتبه
 استغناء و افراد مقابل خانواده است بجا باشد و مرتبه محبوبه مشارافه و محبت این طرف است این خانواده
 واقع بر این طرف است و درین نظر اگر گوئیم که آخر مرتبه محبت بود از این خانواده بیرون نماند و بلکه من حیث هو افراد و استغناء
 از خانواده دوست بود ازین قدر بخوبی روشن توان شد که مرتبه محبوبه که همان مرتبه الوهیت است از الوهیت ملکیه
 بالاتر است چه مقید و مضایق از مطلق و مفروض و تر باشد بلکه چنانکه مناد ربوبیه بر ملکیه است مناد ملکیه بر الوهیت
 چنانکه ملکیه کار پر از الوهیت است و ربوبیه از کار پر و از آن دوست قهر که با آن مقتضیات ملکیه است ملکیه را بر الوهیت
 الوهیت باشد و مرتبه مناسب که از آثار ربوبیه است ملکیه است و در نظر ربوبیه الوهیت نیز در کار پر
 الوهیت محبوبه خواهد بود پس آنکه از دو سوسه پناه جوید ازین راه پناه بجوید خود رسیده پاره کار خود که پناه کار
 دوست بجوید و اگر کسی بگوید این اگر دو سوسه را خالق با اقتضای عبودیت نبوده البته قوه اولی ازین دوگاه است
 نمی یابست که هر گاه در هر مرتبه قاعده ملکیه با صدور از خود میدانی نظر برین پناه از دو سوسه رسیده که عبودیت و
 الوهیت می باید جست مگر افتادگان ضعیف عبودیت را رسانند و واضح خود تا آن درگاه بجهت الوهیت
 درجه بدرجه خیال متعسر است که در مایه ملکه اوضاع حال خود بواسطه کشش و لغزش از درگاه شوالیه باشد از پناه که درگاه
 مابین الوهیت مسطوره یعنی رب الناس - ملک الناس - اللناس و احتیاط بدین پناه است و هم طلب الوهیت
 شده باشد یعنی و پناه جوی بسره درگاه متنازه که یک پناه یک است از یک پناه فرج شده باشد و غیر آنست
 که این جانب تم تخلیفات مناسب بر آورده شود و درین من و دواس و بیان حقیقه متعوض من پذیرد و این و احتیاط مرتبه
 الوهیت دار که ملک الناس و رب الناس عنوان این حقیقه اند و خناس و از خواص او باید شمر که ظاهر بر این جز نیست
 که از خواص الوهیت است نتوان شد چه حال این خناس پیراقتضاست که کار زدها باشد و در پیراقتضاست که
 جز شایان از کس و بیکامید توان کرد و اندکی محسوس در این فعل باهیه و واسطه است که باقی آن جز تربیت که کار
 الوهیت بواسطه ملکیه است نتوان شد کنونی و بعد از حقیقه متعوض به ترتیب متعوض من و درین هم بقدر فهمی باید گفت
 نهانی اگر بیانش نشاند و باشد اهل ضرورت که این بین و خیر و پناه این نیز خیر و خیر و این نوسه هم ضرورت است که
 آب پناه و نهرو باران و هوا و حرارت آفتاب با و در دویم بهت خیر و سبب بافتن حلقه و درین هم بهت خیر و
 اعداد ملک شایان وجود و شایان و برگ و بر نماند و بر نماند اگر این پناه مانده از این پناه است که آن فعل
 و بار آورده و در آن میایست که سلام چنان این مقدمه میاید و خیر که خلق حیا و این سامان در لیدگی است که لای

نهاده اند و هر حقیقت و صورت مناسب آن داد و اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این
 پیکر جسمانی و محاورات با بی از هر زبان که باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت هر دو جدا جدا می کنند و از هر
 جاست که احکام بدن را صورت حقیقت را جمع می نمایند بگویند یعنی عمر را از و عمر و زید را کشت و امثال فلک است این جمله احکام
 بدنی منسوب الیه و عمر را قرار میدهند الا که معذوق زید و عمر و کس که فرستگار ازین خورشید و درشت بدن که
 درین عمر که می رود و کوب گردیده چون اینقدر است شده باید دانست که ایمان و کفر را نیز حقیقتی است که صحت ایمان
 و کفر آنرا باید خواند و صورتی است که شعار و افعال آن باشد مثلاً اقرار شهادتین صورت ایمان است انکار یکی از این
 صورت کفر پس اگر کلمات و ایمان صورت کفر را بر گیریم تو این گفت که فلان کس کفر گرفت و همچنین اگر منافی صورت
 ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد و یا ایمان گرفت بجا باشد لیکن از و نور و دانش آنمزدوم میدانم که بستر
 آثار حقیقت و صورت پی برده باشند و صورت انسانی چه آثارها از حرکات سکنات کیفیات شادائی منی و خنده و گریه و
 که از روح انسانی حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی سموکات نمایند و این علاقه که می بینی از میان
 بر خیز و باز ازین آثارها نشانی خواهی یافت نظر برین داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر بهم زنند
 و آن شاهد جان را درین سر پرده ظلماتی نهند باز هم نور و ظهوری از انطرف هم باشد بلکه خود این پیکر یکی از
 آثار آن شاهد باشد و این صورت خود یکی از مقتضیات آن ستوره معنی بود اگر مثالش بکار است همین خنده و
 گریه را بهی که اقتضای همان امور باطنه است از کیفیات قلبیه حالات روحانی که می رود و نمیشاید آن چنانکه نشان
 هم از خود او معنی پنج و شادی و شوق و یا سراسر است و احد که محبتش خوانند اگر تفاوت است تفاوت اوقات و
 حرکات است همچنین نشان اقرار شهادتین انکار آن در اوقات مختلفه و کمال ایمان همون کیفیت ایمانی اگر
 باشد چه حرج معنی و قی اگر نشان خاطر اظهار فی الغمیر می باشد و این کثرت است و قی بعضی چند که متعلق به ایمان باشد
 اخفاء این ستر مکتوم بهم می باشد عظیم ترین آن اعراف الله و ترقی دین و وعظ و پند خالین می باشد که در وقت
 کشته شدن تصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان در همه اوقات کفوف جان باشد کتمان ایمان بوده و مخفی ماندن
 که بی اجزاء و کفر و زبان نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر و بعضی دیگر اکابر و چنین اوقات کرده اند و
 همین کمال آنند که او شان با بطور کفر گرفتند و ملت شد مار و شمارا اکنون حضرت این قسم جان بر بهادر چنین
 اوقات بهم رسید به الجبل جناب سوره کائنات صلی الله علیه و آله سلم خبر چنین کفر گوئی های حضرت عمار رضی الله عنه
 شنیده گفت نه شنید و بر عکس را می دیگران فرمودند که عمار کافر نشده از سرتاپا به ایمان پر شده و باز که
 حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز چنین بگو و جان از دست کفار بسلامت آید این
 ارشاد که از سرتاپا به ایمان پر شد همین بدل میریزد که باعث این قسم بگوئی های حقیقتی ایمانی بود فقط محبت عمار

نبود و اگر سببش فقط علاقه محبت جانی بود و فرض نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ازین ارشاد تعلیل بکفران حضرت
 شمار بود فقط نه تزیاید ایمان او شان بوجه این فعل چنانچه بظاہرست نمایم دران صورت ہم این سببیت او شان سبب
 ماند فقط اگر فرق است اینست که صورت اول در حقیقت فعل ہماری و حقیقت افعال او مثال با فرق باشد صورت
 متحد مگر چه مرجع که در ارتکاب نفس مانع نبوی صلی الله علیه و آله وسلم اگر اتقا داشت فقط در صورت است حقیقت
 فرق زمین و آسمان است چه از کتاب و خطبها نیز مثل از کتاب و خطبها بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر چه بود
 یعنی در معاملات و در جہتین که در یک طرف آن از کردن و نا کردن هر دو ضروری بود تا التزام یک جانب
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم موجب مغالطه عوام نہ شود با جمله افعال نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 بدین وجه کار تبلیغ از اہل ی برآید و بموجب معاملات به طور خواه از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم مزیت
 در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و حق ما متبعان با آن کہ ہر چه گرفتہ ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و آله وسلم گرفتہ ایم آنچہ کہ رضائے باطنی بدین تعلق پذیرفتہ و فوے از تقریر بعضی و ترقیب بدان کہ ہا از عذبت
 است و در نہ خصیت یعنی بہترین است کہ نگند و اگر کنند عذاب و عتاب نیست کہ بخون آن جگر خون
 شود چہ معنی مصروفہ اقل سبب است معنی مصروفہ ثانی را بجائے باید نشانید مسجد ضرار کہ در شان
 آن در آخر سورہ برات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و اتخذوا تفرقا بین المؤمنین
 و ابرصا المؤمنین عارضا الله رسولہ من قبل و لیجعلن ان لوعنا الا الحسنی و الله یشہد انہ
 لکاذبون لا تعرفیہ ابد المسجد الحسن علی التقوی من اولی یوم احق ان تقوم فیہ الایہ بانی این مسجد
 منافقان بودند کہ اغراض فاسدہ درین بنا ملحق نظر داشتند چنانچہ با جمال آن درین آیات ارشاد فرمودہ اند
 بوجہ فساد نیات او شان این اہل غیر لوساں کہ در مرتبہ صورت کار ایمان و اہل ایمان بود آیتناں دشت
 و زبون شد کہ خود از بالائے ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم صدای لا تعرفیہ ابد
 و اندو ہمچنین نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل فحاشی را تصور باید فرمود کہ از سرتاپا بجز رشتی و زبونی کہ
 ہما تا معنی طاعت است هیچ نخواہد بود اگر بالفرض کسی را با لوساں آفتد باید کہ پس بایستد کہ بکار و نا کارہ
 والسلام نظر با تمام جناب بامریا محمد نبی بیگ صاحب من پرچہ جدا گانہ نبی نو لیسیم بر سلام ہمیں یک مضمون
 است والسلام بہیہ یاد آور ان سلام احقر خصوصاً جناب حافظ مفتی صاحب و مولوی قضا صاحب
 و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خاں صاحب سلام احقر رسانند۔ فقط۔

ہر سال حضرت مولانا محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ کی جلا تصانیف ہم سے طلب فرمادیں